

بغداد از نظر شعراء ایران^۱

بقلم آقای بدیع الزمان فروزانفر

استاد دانشکده ادبیات و رئیس دانشکده علوم معقول و منقول

آقایان محترم ، برای این جانب نهایت افتخار است که در این مجلس شریف که مرکب از فضلاء جهان است و در یکی از مراکز مهم تاریخی و فرهنگی عالم اسلام تشکیل یافته است سخن بگویم . موضوع خطابه من « بغداد از نظر شعراء ایران » است و این موضوع را بدان جهت انتخاب کرده‌ام که شخصاً بدین شهر گرامی بنظر احترام بلکه عشق و غرام می‌نگرم و مناظر زیبا و مردم ظریف و باذوق آنرا دوستدارم و در هر سفر که بدین شهر آمده‌ام بر احترام و عشق من نسبت بدان افزوده است و چگونه می‌توانم این شهر و مردم آنرا که بارها در کتب تازی و پارسی بنام و وصف آن بر خورده‌ام و قصه‌ها و نادره‌ها از مردم آن بخاطر دارم و حوادث آن روزگاری دراز با تاریخ کشور من ارتباط تام داشته دوست نداشته باشم .

و بی‌گمان من در این عشق و احترامی که نسبت بشهر شما در خود می‌یابم تنها نیستم بلکه تصور میکنم که همه جهان اسلام با من هم عقیده و هم‌آوازند و بخصوص ایرانیان شهر شما را که از یکسری آن نجف و کربلا و از سوی دیگر کازمین و سامرا و از طرفی ایوان مدائن قرار دارد از دل و جان دوستدارند و هرگز از یاد نمی‌برند .

در زمان گذشته نیز ایرانیان با همین نظر بشهر شما می‌نگریستند و علائق و صلوات فراوان داشتند و از اینرو نام بغداد در نظم و نثر پارسی بسیار دیده میشود تا بدانجا که از شهرهای معروف ایران مانند نیشابور و ری و اصفهان و شیراز اگر

۱- ترجمه ای است از سخنرانی استاد محترم آقای بدیع الزمان فروزانفر در جلسه تاریخی یادبود هزاره فیلسوف بزرگ عرب یعقوب بن اسحق کندی در بغداد (آذرماه ۱۳۴۱). اصل خطابه در کتاب مخصوص و درجرائد مختلف عربی بچاپ رسیده است .

بیشتر ذکر نشده باشد بی هیچ شک کمتر مذکور نیفتاده است .

و منشور بغداد و سروت مردم بغداد و خفتن بغداد و طرفه بغداد و طرائف بغداد و ظرافت اهل بغداد ضربالمثل شده و دبیران سواد بغداد همچنان شهرت داشته اند که حکماء یونان و زرگران شهر حران و جولاهگان یمن و کاغذیان سمرقند و صباغان سجستان و عیاران طوس و سلیح صورتان بخارا و زیرکان و نقاشان چین و تیراندازان ترک و دهاته بلخ و اصحاب ناموس غزنین و جادوان و مشعبدان هند و اکراد فارس و ترکمانان حدود قونیه و انگوریه و صوفیان دینور و ادباء بیهقی و طعام خورندگان و پارسایان خوارزم .

و همچنان شهر بغداد مقیاس عظمت و حضارت و فراوانی نعمت شناخته شده و یکی از شعراء قدیم پارسی گفته است :

امروز بهر حال که بغداد بخارا است کجا میر خراسانست پیروزی آنجاست
و مولانا جلال الدین محمد صاحب مشنوی گفته است :

خان ومان جغد ویرانست و بس نشنود اوصاف بغداد و طیس
و گوید :

گاودر بغداد آید ناگهان بگذرد از این سران تا آن سران
از همه عیش و خوشیها و سزه او نبیند جز که قشر خربزه

و خراب بغداد مثلست از برای ویرانی و آشفستگی و قحط و گرسنگی و حکایات و قصصی که از مردم بغداد و حوادث بغداد در آثار منظوم و منشور فارسی آمده بحدای است که در باره هیچ شهر نتوان یافت و اشعار و کلمات و امثالی که از بزرگان و رجال بغداد از هر طبقه و صنف در آثار ایرانیان نقل شده از حد احصا بیرونست . علت این امر هم چنانکه پوشیده نیست مرکزیت بغداد و اهمیت آن از لحاظ دینی و سیاسی و فرهنگی و صنعتی بوده چنانکه آنها بهمین جهت « قبة الاسلام » و « غرة البلاد » و « مجمع الطرف والطیبات » و « مدن المحاسن واللطائف » و « حاضرة الدنيا » خوانده و گفته اند که : « بها رباب النهايات فی کل فن و آحاد الدهر فی کل نوع » و بجهت همین مرکزیت قرنهای مردم مختلف از اطراف و اکناف جهان در طلب علم و مال و جاه

و کسب شهرت و بقصد تفریح و تنزه بدین شهر روی آور می شده اند و غایه القصوای
آمال آنها دیدن بغداد و زندگی در آن و بدست آوردن مقامی در دستگاه خلفا بوده است.

علاوه بر این همه ساله عده کثیری از مردم ایران برای اداء فریضه حج ایاباً
و ذهاباً بر بغداد و سرزمین عراق گذشته و از مناظر زیبای آن بهره ور می شده اند.

هر چند که از ابتداء تأسیس بغداد بسبب نفوذ ایرانیان در دستگاه خلافت
سیان مردم ایران و بغداد ارتباط و اتصال قوی موجود بوده ولی در عهد آل بویه این
پیوستگی قوت بیشتر یافته است.

در روزگار سلاجقه و پس از استیلاء رکن الدین ابوطالب طغرل بن میکائیل بن
سلجوق (۴۵۵ - ۴۳۲) بر شهر بغداد در سنه ۴۴۷ این اتصال و ارتباط در جهت
سیاسی هر چه قوی تر گشت و مسافرت های سلاطین سلجوقی و رجال دولت آنها بغداد
دو مرکز خلافت و سلطنت را بهم نزدیکتر ساخت. و از اینرو در اشعار ابوالحسن
لامعی گرگانی از شعراء پارسی گوی اواسط قرن پنجم هجری که در مدح ابونصر منصور
کندری وزیر طغرلبک و ستایش الب ارسلان بن داود (۴۶۵ - ۴۵۵) و وزیر او
نظام الملک ابوعلی حسن مؤسس نظامیه بغداد قصائدی دارد اشاراتی موجود است
که از روی آنها میتوان گفت که او ببغداد سفر کرده و آن شهر بزرگ را دیده است
و نیز ابو عبدالله محمد بن عبدالملک نیشابوری مشهور به معزی از شعراء معروف ایران
که با ملکشاه بن الب ارسلان و پسران او برکیارق و محمد و سنجر معاصر بوده به همراه
ملکشاه در سفرهای او ببغداد آمده و شهر بغداد را ستوده و قصیده ای هم در مدح
خلیفه بغداد گفته است و چون نخستین سفر ملکشاه به نص ابن الاثیر و عماد کاتب
چهارم ذی الحجه سال ۴۷۹ بوده و او تا ۱۵ صفر ۴۸۰ در بغداد و نواحی آن اقامت
داشته و دومین سفرش در ۲۸ رمضان سال ۴۸۴ و سومین سفر او در بیست و چهارم
رمضان سال ۴۸۵ واقع شده و این مدت مصادف است با روزگار خلافت المقتدی
بامرالله عده الدین ابوالقاسم عبدالله بن محمد بن القائم (۴۸۷ - ۴۶۷)، پس آن قصیده
که در دیوان معزی می خوانیم هر چند نام خلیفه در آن مذکور نیست باید که در
مدح این خلیفه گفته شده باشد.

و بمناسبت سفرهای ملکشاه بی‌غداد که معزی بگواهی اشعار خود در آن سفرها همراه بوده چند قصیده گفته و در آن اشاره بآمدن ملکشاه بی‌غداد و خروج وی از آن شهر کرده و در همین قصائد متنزهات بغداد و زیبایی دجله را ستوده است .

و هم معزی در قصیده‌ای که در مدح مجیرالدوله کیا ابوالفتح علی بن الحسین الاردستانی الطغرایی وزیر سنجرین ملکشاه که از کتاب بزرگ و به نص زمخشری در کتاب « الزاجر المنصارعن معارضة الكبار » در علم نحو شاگرد عبدالقاهر جرجانی بوده و بر کتاب دلائل الاعجاز اعتراضاتی بجا وارد آورده از مسافرت مجیرالدوله بی‌غداد و از بغداد بنیشابور یاد می‌کند و از خلیفه المستظهر بالله ابوالعباس احمد بن المتمدنی (۵۱۲ - ۴۸۷) نام می‌برد و مقصود ازین مسافرت همان سفری است که مجیرالدوله در خدمت سنجرین ملکشاه در ۲۷ ذی‌الحجه سال ۴۹۴ بی‌غداد نمود و در ۱۷ محرم سال ۴۹۵ بخراسان بازگشت .

دیگر از شعراء پارسی زبان که در صفت بغداد سخن گفته‌اند حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم السنائی الغزنوی است از شعراء بسیار بزرگ که قصائد و مثنویهای صوفیانه او در درجه اول قرار دارد و در اواخر قرن پنجم و اوائل قرن ششم می‌زیسته و ظاهراً بسال ۵۳۵ وفات یافته است . وی در قصیده‌ای که بوقت سفر مکه سروده بغداد را بعظمت تما یاد کرده و بزیارت امام اصحاب رأی و قیاس ابوحنیفه اشتیاق خود را اظهار داشته و هم در کتاب حدیقة الحقیقه که از مثنویهای بسیار مهم و حکمت - آمیز اوست آبادی و عمران و وفور انواع نعم را در بغداد ذکر کرده است . دیگر اوحدالدین علی بن وحیدالدین محمد بن اسحاق معروف بانوری است که علاوه بر شاعری در علوم ریاضی و نجوم و حکمت نیز صاحب نظر و با سنجرین ملکشاه (۵۵۲ - ۵۱۱) معاصر بوده و ظاهراً بعد از سال ۵۸۲ وفات یافته است .

انوری در مدح بغداد و باغها و بوستانهای آن قصیده‌ای سروده که از طراز فاخر شعر فارسی است و مطلعش اینست :

خوشا نواحی بغداد جای فضل و هنر
کسی نشان ندهد در جهان چنان کشور

و در این قصیده اشتیاق خود را بمسافرت بسوی بغداد شرح میدهد .

دیگر افضل‌الدین بدیل بن علی شروانی معروف بخاقانی متولد علی‌الاصح در سال ۵۲۰ و متوفی بسال ۵۹۵ از شعراء بسیار مشهور است که دوسرته بمکه سفر کرده و در هر دو سفر از بغداد گذشته و یکچند در این شهر رحل اقامت افکنده است. و نخستین سفر او در سال ۵۵۱ و بعهدالمقتفی لامرالله محمد بن المستظهر (۵۵۵ - ۵۳۰) صورت گرفت زیرا چنانکه گوید هنگامیکه او بادیه را قطع کرد ماه ذی‌القعدة و مصادف با دیماه بود و روز اول ذی‌القعدة سال ۵۵۱ قمری مصادف بوده است با یکشنبه دود دیماه سال ۵۳۵ شمسی و براین مطلب شواهد دیگر نیز هست که از خوف اطاله بذکر آنها نپرداختیم.

خاقانی در این سفر بوقت رفتن و آمدن در بغداد مقیم شده و ظاهر بدستبوس خلیفه نیز توفیق یافته و بسیاری از رجال بغداد را دیدار کرده و هم شرف زیارت شهید غروی را احراز کرده و جمال‌الدین ابوجعفر محمد بن علی اصفهانی وزیر صاحب موصل را که از اسخیا عصر بود (متوفی ۵۵۹) نیز ملاقات کرده است.

خاقانی حوادث این سفر را در مثنوی تحفة‌العراقین که بفصاحت و بلاغت ممتاز است در رشته نظم کشیده و بغداد و دجله و مناظر دلربای آن را در ضمن ابیات متعدد بالغ بر پنجاه و سه بیت وصف کرده و سپس بوصف دارالخلافة و مدح‌المقتفی پرداخته و از فضلا و علماء بغداد شرف‌الدین یوسف دمشقی مدرس نظامیه و متوفی بسال ۵۵۷ و ابوالحسن محمد بن المبارک فقیه شافعی معروف بابن‌الخل متوفی ۵۵۲ و ضیاء‌الدین ابوالنجیب عبدالقاهر بن عبدالله السهروردی را (متولد سال ۴۹۰ و متوفی سال ۵۶۳) نام برده و ستوده است.

آنگاه در وصف شهید مقدس غروی و امام همام علی بن ابی‌طالب سلام الله علیه بطور مستوفی سخن رانده و پس از وصف بادیه و مکه و مدینه و مدح حضرت رسول اکرم بوصف موصل و جمال‌الدین اصفهانی پرداخته و موصل و سرزمین عراق را بر مصر ترجیح نهاده است.

سفر دوم خاقانی بمکه و گذار او ببغداد بسال ۵۶۹ و بعهد خلافت المستضیء بامرالله ابومحمد الحسن بن یوسف المستنجد (۵۷۵ - ۵۶۶) اتفاق افتاده زیرا مطابق

اشارات خاقانی غیداضحی در موقعیکه او حج می گزارد مصادف با جمعه بوده و این تصادف در سال ۵۶۹ هـ واقع شده است .

خاقانی بسیار دل بسته و شیفته بغداد و محاسن آن شده چنانکه بیش از هر شاعر فارسی زبان در وصف این شهر شعر سروده : مثلاً در دو قصیده که ذکر سناسک حج می کند بغداد را بیاد می آورد و در یک قصیده که در سفر اول ساخته و بغداد را با اصفهان مقایسه نموده سخن از محاسن بغداد بدیان آورده و در چندین موضع از قصائد خود اشتیاق بی حد ببغداد اظهار داشته و چندین غزل در صفت خویرویان این شهر که در کناره دجله آنها را دیده سروده و مطابق گفته خود وی درین بیت :

صدت فی بغداد ظبیا قد الف صدغه جیم و ذاقده الف

توانسته است یکی از آنها را هم بدام افکند .

و یک قصیده عربی در ستایش بغداد گفته که ماچند بیت آنرا در اینجا می آوریم :

اشرب الخضر ماء بغداد و نار موسی لقاء بغداد

کوثرنا دجلة و جنتنا الک رخ و طوبی عواء بغداد

و این قصیده ۶۸ بیت است و بمدح المستضیء خاتمه یافته است و یک قصیده نیز در مدح کشور عراق گفته که مطلعش اینست :

سما المجدلی ارض العراق واعظم موئلی ارض العراق

دیگر اثیرالدین اومانی است از شعراء قصیده سرای نیمه اول قرن هفتم که مدح

حسام الدین خلیل بن بدر از امراء لرمقتول بسال ۶۴۰ و شهاب الدین سلیمان شاه بن یرجم ایوانی از امراء بزرگ بغداد که در سنه ۶۵۶ بحکم هلاکو بقتل رسیده بوده است .

اثیرالدین پس از هجوم مغل مانند بسیاری از مردم ایران ببغداد پناه برده و اواخر عمرش را درین شهر سپری کرده است و در اشعار خود از کثرت جمعیت بغداد و تنگی مسکن شکایت نموده و قصیده ای بسیار بدیع در وصف بغداد و بازارهای پر نعمت و شبهای آن که از کثرت چراغ و مشعل مانند روز روشن بوده و صفت قصور خلیفه و لشکر مجهز او سروده و هم درین قصیده مدرسه مستنصریه و کتبخانه آن و بحث و تکرار طلاب و مجالس درس را در آن مدرسه وصفی مستوفی و دقیق ندوده است .

دیگر پیشوای حکیمان تیزبین و وسیع‌النظر مشرق مولانا جلال‌الدین محمد مشهور بمولانا روم (۶۷۲ - ۶۰۴) که با پدر خود مقارن حمله مغل و در حدود سنه ۶۱۷ از بلخ مهاجرت گزیده و در سفر مکه از بغداد گذشته بارها در مثنوی و دیوان کبیر بغداد را بعنوان مرکز مدنیت و حکمت یاد کرده است .

دیگر شاعر مشهور مشرف‌الدین سعدی شیرازی متوفی علی‌الاصح بسال ۶۹۴ که بشهادت گفته خودش یکچند در بغداد اقامت داشته و در مجلس درس جمال‌الدین ابوالفرج بن جوزی حضور داشته که بی‌گمان مقصودش جمال‌الدین ابوالفرج عبدالرحمان بن محیی‌الدین یوسف بن جمال‌الدین عبدالرحمان ابن‌الجوزی است مقتول بامر هلاکو سنه ۶۵۶ که در سال ۶۳۱ بنیابت از پدر خود و باسرامتتصری بالله شغل تدریس یافت و در سال ۶۴۳ بالاستقلال بسمت مدرس حنابله در مستنصریه معین گردید و همومحتسب بغداد نیز بود نه جدش ابوالفرج بن جوزی متوفی ۵۹۷ که ظاهراً سعدی زمان او را ادراک نکرده است .

و شیخ سعدی هم بگفته خود در مدرسه نظامیه مقیم بوده و مشاهره‌ای می‌گرفته و یا شهاب‌الدین ابوحفص عمر بن محمد سهروردی (۶۳۲-۵۳۹) معاشر بوده و بدو ارادت می‌ورزیده است و بدین مناسبت از بغداد در گلستان و بوستان و سایر آثار خود مکرراً نام برده و وقتی در شیراز می‌زیسته باز هم میل داشته است که بی‌غداد مسافرت کند و چون شهر بغداد بدست مغل ویران شد و بسیاری از مردم آن بقتل رسیدند و المستعصم بالله مقتول گشت شیخ سعدی بسیار غمگین گردیده و قصیده‌ای فارسی در رثاء خلیفه و یک قصیده بزبان عربی در تأسف بر خرابی بغداد و کشته شدن اهل بغداد و ویرانی مستنصریه سروده که ماچند بیت آنرا در اینجا نقل می‌کنیم:

حبست بجننی المدامع لاتجری	فلما طغى الماء استطال على السكر
نسیم صبا بغداد بعد خرابها	تحنیت لو كانت تهرّ على قبری
تسائلنی عما جرى يوم حصرهم	و ذلك ممالیس یدخل فی الحصر
ادیرت کؤوس الموت حتی کانه	رؤوس الاساری ترجحن من السكر

بکت جدر المستنصرية ندبة علی العلماء الراسخين ذوی الحجر
 نوائب دهر لیتتی مت قبلها ولم ار عدوان السفیه علی الحجر
 و این قصیده ۹۳ بیت است .

آقایان محترم، اگر بخواهم از تمام شعراء ایران که در باره بغداد سخن گفته اند یاد کنم بی شک اگرچه حدیثی دلکش است ولی مجال را بر دیگر دانشمندان که باید خطابه ایراد کنند تنگ خواهد ساخت. از اینرو محاضرة خود را به همین جا خاتمه می دهم و از حضار محترم که بدین گفتار گوش فرادادند و هم از هیأت رئیسه کنگره که اجازه دادند تا خطابه خود را ایراد کنم بی حدسپاسگزارم. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته .

